

ادغام کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد

علیرضا سلطانی^۱

فرایند جهانی شدن اقتصاد در خلأ شکل نگرفته و نمی‌گیرد. در حقیقت این فرایند حاصل توسعه کمی و کیفی فعالیت‌ها و تعاملات اقتصادی جوامع در طول زمان است که در پرتو رشد فناوری و بعضاً سلطه طلبی برخی جوامع تکامل یافته است. بنابراین جهانی شدن اقتصاد، هرچند تبلور و موجد شرایط و روندهای جدید تعاملات است با این حال خود در گذر تکامل روابط بین‌المللی پدید آمده و تداوم آن همچنان به میزان مشارکت و تأثیرگذاری کشورها بستگی دارد. ضمن اینکه در شرایط کنونی فرایند جهانی شدن به حدی توسعه یافته که خود به عامل تشویق و تحریک بازیگران از جمله دولت‌ها برای ایفای نقش فعالی در این عرصه تبدیل گردیده است.

ادغام و مشارکت در فرایند جهانی شدن اقتصاد، از جمله بحث‌های پیچیده در ادبیات مربوطه می‌باشد. این گستردگی و پیچیدگی به ویژه در مورد کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته که بدون تردید مشکلات انسانی و حاد با شرایط جهانی در حال ایجاد دارند،

۱. دکتر علیرضا سلطانی عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز است.

بیشتر و برجسته‌تر می‌باشد. کشورهای توسعه‌یافته به دلیل توسعه ساختارهای اقتصادی داخلی، قراردادن در بطن اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و داشتن توانایی لازم برای نفوذ بر قوانین در حال ایجاد اقتصاد جهانی و مهمتر از آن کنترل فرایند مشارکت خود در این عرصه، از مشکلات و مخاطرات کمتری در زمینه ادغام برخوردار هستند. در مقابل کشورهای در حال توسعه یا توسعه‌نیافته فاقد کنترل لازم بر فرایند ادغام خود در جهانی شدن اقتصاد می‌باشند و در واقع محکوم به پذیرش و فعالیت در شرایط در حال ایجاد هستند. در حقیقت زمانی که سخن از ادغام کشورها به میان می‌آید، به‌طور عمده کشورهای در حال توسعه را دربرمی‌گیرد چرا که کشورهای توسعه‌یافته به‌طور طبیعی در بطن فرایند جهانی شدن اقتصاد قرار دارند و حتی در برخی زمینه‌ها به صورت آگاهانه و ناآگاهانه آن را هدایت می‌نمایند.

این وضعیت سبب بروز اختلافاتی میان صاحب‌نظران مختلف گردیده است. برخی از صاحب‌نظران که به‌طور عمده در طیف لیبرال‌ها قرار می‌گیرند، ادغام کامل و سریع کشورهای در حال توسعه را تنها راه و چاره این کشورها در عصر جهانی شدن می‌دانند. از این منظر کشورهای در حال توسعه برای رسیدن به توسعه واقعی و ارتقای جایگاه بین‌المللی، باید خود را با شرایط و الزامات جهانی شدن تطبیق بخشند و قواعد بازی آن را بپذیرند. در مقابل طیف دیگری از نظریه‌پردازان که عمدتاً در قالب ناسیونالیست‌ها و گروه‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی قرار دارند، اصل ادغام و کیفیت آن را مورد اعتراض قرار داده‌اند. از این منظر ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی نه تنها رشد و توسعه واقعی آنها را موجب نمی‌شود بلکه به سرعت سبب ورشکستگی و از بین رفتن ساختارهای اقتصادی ملی و در نتیجه ظهور اشکال جدید روابط امپریالیستی در بُعد جهانی می‌گردد.^(۱) طیف متعادل‌تر این گروه از صاحب‌نظران ضمن پذیرش ضمنی اصل الزام کشورهای در حال توسعه به ادغام در فرایند جهانی شدن اقتصاد، کیفیت و شرایط ادغام را مورد توجه قرار می‌دهند. از این منظر،

توسعه بنیادها و زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه و اصلاح ساختار اقتصاد و تجارت جهانی که به شدت در جهت منافع کشورهای توسعه یافته است، از شرایط و مقدمات ادغام مؤثر و کارآمد کشورهای در حال توسعه در جهانی شدن اقتصاد است.^(۲)

با وجود اختلاف نظر فوق، ادغام کشورهای در حال توسعه در جهانی شدن اقتصاد امری الزامی و محتوم است و تجربه دو دهه گذشته در مورد اغلب این کشورها و سیاست‌های اتخاذ شده، تأییدکننده این مهم است. سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و حتی سازمان‌های فعال در عرصه توسعه کشورهای در حال توسعه و ارتقای جهانی جایگاه این کشورها نظیر آنکتاد، یونیدو و غیره نیز در این راستا فعال می‌باشند. با این حال روند کنونی ادغام به طور طبیعی فراهم‌کننده شرایط مطلوب برای این کشورها نیست. به عبارت دیگر این کشورها ناتوان از بهره‌گیری از فرصت‌ها و مقابله با چالش‌های آن می‌باشند. بنابراین ادغام مؤثر و کارآمد مستلزم شرایط و مقدمات است که این شرایط در صفحات بعد مورد تحلیل قرار می‌گیرند. در این قسمت با هدف شناخت واقعی نقش کشورهای در حال توسعه در فرایند تکامل جهانی شدن اقتصاد، جایگاه این کشورها در اقتصاد و تجارت جهانی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف) ماهیت جهانی شدن اقتصاد جامع علوم انسانی

جهانی شدن دو مشخصه ممتاز را شامل می‌شود. گستردگی^۱ و تعمیق^۲ از یک طرف دربردارنده مجموعه‌ای از فرایندهاست که در سراسر جهان نمود پیدا می‌کند و از طرف دیگر مستلزم سطوح بالای تعامل یا وابستگی متقابل میان دولت‌ها و جوامع که تشکیل‌دهنده

1. Scope

2. Deepening

جامعه جهانی هستند، می‌باشد. در این شرایط، جهانی‌شدن اقتصاد فرابندی رو به پیشرفت است که در آن تعاملات فرامرزی به سرعت در حال شکل‌گیری و گسترش است و وابستگی متقابل اقتصادی میان کنش‌های واحدهای در حال جهانی‌شدن (حکومت‌ها و نهادهای عمومی و خصوصی در یک کشور) در حال تعمیق.^(۳)

سطحی‌ترین شکل جهانی‌شدن اقتصادی این است که یک واحد اقتصادی در کشوری خاص در قالب اهداف تجاری درازمدت در شیوه تولید با واحد اقتصادی دیگر در کشورهای دیگر مرتبط شود. اما شکل عمیق‌تر شکل جهانی‌شدن اقتصاد، که آن را از دیگر اشکال بین‌المللی‌شدن متمایز می‌سازد، این است که یک واحد اقتصادی با تعداد زیادی از واحدهای اقتصادی دیگر در سراسر جهان در تعامل باشد. این تعامل شامل شبکه‌ای زنجیروار از ارزش افزوده، انتقال آسان و سریع سودهای به دست آمده و هزاران نوع دیگر از همکاری است.^(۴)

جهانی‌شدن اقتصاد آخرین مرحله گسترش سرمایه‌داری و فعالیت‌هایی است که مبدأ آن به دوران ماقبل صنعتی‌شدن باز می‌گردد. ضرورتاً سرعت و حرکت این روند ناشی از توسعه فناوری‌های ارتباطی و حمل و نقل، عملکرد حکومت‌ها در ایجاد، مدیریت و هدایت توانایی‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی است.^(۵) این روند دو بعد کلی را شامل می‌شود: کمی و کیفی. به لحاظ کمی جهانی‌شدن اقتصاد در افزایش تجارت، حرکت سیال سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها، افزایش مسافرت‌ها و مهاجرت‌ها و... تبلور می‌یابد. برخی از صاحب‌نظران از این بعد به عنوان وابستگی متقابل فراملی نام می‌برند. اما بعد اصلی جهانی‌شدن اقتصاد تحولات کیفی است. این تحولات برخلاف بعد کمی که ویژگی قرن بیستم است در سال‌های اخیر به وضوح خود را نشان داده است و در قالب تسلط متغیرهای اقتصادی بر تعاملات بین‌المللی، ظهور بازیگران جدید جهانی و توسعه سریع فناوری‌های ارتباطی تبلور یافته

است. این تحولات سبب گردیده که بسیاری از نظریه پردازان از پایان یافتن دوران بین‌المللی و آغاز دوران جهانی سخن به زبان آورند.^(۶)

بنابراین نکته‌ای که در بحث جهانی‌شدن اقتصاد اهمیت می‌یابد، تمایز بین اقتصاد بین‌المللی و اقتصاد فراملی است. اقتصاد بین‌المللی برحسب تبادل میان اقتصادهای ملی از سوی بازیگران اقتصادی و نهادهای موجود در کشور تعریف می‌گردد. گسترش روابط تجاری میان اقتصادهای ملی، شاخص کلیدی این روند محسوب می‌گردد. جهانی‌شدن اقتصاد از این نوع پدیده‌ای جدید نیست.^(۷) در واقع توسعه اقتصاد بین‌المللی در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم به شکل کلاسیک بود و به‌طور عمده مشخصه آن افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی بود. جریان بین‌المللی سرمایه نیز غالباً در شکل اعطای وام و اعتبار از سوی قدرت‌های بزرگ تجلی می‌یافت و تجارت نیز به‌طور عمده متکی به مواد خام بود. در حالی که اقتصاد فراملی، ویژگی‌های مشخص‌تری دارد. این ویژگی‌ها، شامل توسعه فرایندها و نهادهای فراملی است. ادغام کنونی بازارهای مالی سرمایه از طریق فناوری ارتباطی، گستره مبادلات پولی را از مرزهای سیاسی فراتر برده و به آن بعد جهانی داده است. این نوع اقتصاد فراملی از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز گردیده و در اصل نماد اصلی جهانی‌شدن اقتصاد به شمار می‌آید. شدت این روند به گونه‌ای است که نرخ رشد جریان‌های مالی فراملی همچون سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی از میزان رشد صادرات سرعت فزونتری یافته است. توسعه اقتصاد فراملی همچنین به عنوان انتقال نسبی در اقتصاد جهانی در جهان توسعه یافته و با محوریت پیوند سه قطب اقتصادی یعنی امریکا، اروپا و ژاپن تبلور یافته است. به‌طور مشخص و زیاد انواع تعاملات فرامرزی افزایش یافته است. این تعاملات از ۱۹۷۰ تاکنون سه برابر شده است. علاوه بر این بر ارزش تولید خارجی شرکت‌ها در پرتو گسترش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و توسعه فناوری‌های صنعتی افزوده شده و در نهایت اینکه نشانه‌های مختلفی وجود دارد که بازیگران

بزرگ شیوه فکر و عملکرد خود را تغییر می‌دهند و یا در یک رهیافت سیستمیک رفتار و عملکرد خود را مطابق می‌سازند. البته این روند در همه کشورها و در مورد همه بازیگران یکسان و مشابه نیست به این دلیل گرایش‌های ملی (در سطح پیشرفته‌تری نسبت به گذشته) و منطقه‌ای همچنان در مورد بسیاری از کشورها و بازیگران مورد توجه است.^(۸)

در پیدایش این شرایط، عوامل مختلفی دخیل هستند: اولین عامل، الزام شرکت‌های تجاری به ایجاد و ابداع تولیدات جدید و افزایش کیفیت کالاها و خدمات است. این مهم به توسعه تحقیقات، فناوری‌ها و هماهنگی بین شرکت‌های مختلف کمک کرده است. عامل دوم، گرایش حکومت‌ها و رژیم‌های منطقه‌ای نسبت به سیاست‌های بازارمحور است. در طول سال‌های اخیر، بیش از ۵۰ کشور سیستم برنامه‌ریزی متمرکز را ترک کرده و بیشتر از ۸۰ کشور نیز سیاست‌های بازار آزاد را در پیش گرفته‌اند. خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، آزادسازی و تنظیم بازار به‌ویژه خدمات، و رفع بسیاری از محدودیت‌های ساختاری نسبت به ادغام‌های فرامرزی از جمله اقدام‌های صورت‌گرفته در این چارچوب می‌باشد. جدای از سطح خرد یا ملی، این تحولات در سطوح کلان (منطقه‌ای و بین‌المللی) نیز خود را نشان داده است.^(۹)

بنابراین ماهیت تحولات اقتصادی اخیر در سطوح مختلف عموماً گرایش به وحدت دارد. این وحدت در قالب سیستم‌های تولید، توزیع و مصرف که کل اقتصاد را در خود جای داده در حال ظهور است. این سیستم‌ها به‌طور طبیعی در چارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری تعریف می‌شوند. در اصل نظام سرمایه‌داری و اقتصاد جهانی بر طبق نظر لیبرال‌ها، دو روی یک سکه می‌باشند. به این ترتیب که از یک طرف نظام سرمایه‌داری یک نظام جهانی است و از طرف دیگر اقتصاد جهانی صرفاً در قالب و شکل نظام سرمایه‌داری وجود می‌یابد.^(۱۰)

بنابراین جهانی‌شدن اقتصاد همان جهانی‌شدن نظام سرمایه‌داری است که رهیافت‌های مختلف و حتی رهیافت رادیکال (البته با نگرش بدبینانه) به آن به درجات مختلف اعتقاد

دارند. جهانی شدن نظام سرمایه داری به طور طبیعی آثار و الزامات خاص خود را دارا می باشد. این آثار و الزامات که اجتناب ناپذیر است، به طور یکسان به بازیگران عرصه اقتصاد جهانی تحمیل نمی گردد. به این دلیل نظریه پردازان مختلف از مفاهیم تهدید و فرصت برای تبیین موقعیت و جایگاه کشورها در روند جهانی شدن اقتصاد بهره می برند. این تهدیدات یا فرصت ها صرفاً ماهیت اقتصادی ندارد و به طور گسترده ای ابعاد سیاسی و فرهنگی را نیز در برمی گیرد. تهدیدات جهانی شدن اقتصاد در بُعد اقتصادی به نظر موقت و گذرا می رسد. اما تهدیدات سیاسی و به ویژه فرهنگی بسیار پرهزینه و غیرقابل جبران است. به این خاطر، پذیرش این واقعیت برای بسیاری از جوامع و کشورها سخت و نگران کننده می باشد.

با این وجود چشم انداز بلندمدت جهانی شدن اقتصاد، دو ویژگی کلی است: اولین ویژگی رشد و توسعه اقتصادی است. گسترش و نفوذ ابزارها و الگوهای سرمایه داری به نقاط مختلف جهان به ویژه کشورهای در حال توسعه، خواه ناخواه، آنها را در فرایند رشد و توسعه اقتصادی منطبق با الزامات نظام سرمایه داری قرار می دهد.^(۱۱) هرچند در کوتاه مدت و میان مدت باید شاهد گسترش شکاف بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به دلیل عدم آمادگی کشورهای اخیر برای حضور فعال در اقتصاد جهانی، بود.

دومین ویژگی، مدیریت واحد اما نامتعیین اقتصاد جهانی است. به نظر می رسد، با تکامل روند جهانی شدن اقتصاد، الگوی مدیریتی نظام سرمایه داری در واحدهای ملی کشورهای توسعه یافته یعنی مدیریت خودبه خود سیستم بازار بدون دخالت گسترده دولت به سطح جهانی تسری یابد. به عبارت دیگر بازار که اختلاطی از منافع شرکت های بزرگ چندملیتی، نهادهای اقتصادی و تجاری بین المللی و صاحبان سرمایه، کالا و خدمات نظم اقتصاد جهانی را مدیریت می کنند.^(۱۲)

ب) نقش و جایگاه کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد

پیرامون نقش و سهم واقعی کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد نیز اختلاف نظر وجود دارد. بخشی از این تعدد دیدگاه‌ها به نحوه تعریف و مصادیق ادغام و بخشی نیز به اختلاف نظر پیرامون مقطع زمانی آغاز جهانی شدن اقتصاد ارتباط دارد. به اعتقاد برخی صاحب نظران کشورهای در حال توسعه کنونی، در به حرکت درآوردن چرخ‌های اقتصاد جهانی در طول قرون هیجده و نوزده و تداوم حرکت آن نقش حیاتی و مهم بازی کرده‌اند. به عبارت دیگر بخش قابل توجهی از بار جهانی شدن اقتصاد در طول چند قرن گذشته بر دوش کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته قرار داشته است. این کشورها در طول سالیان متمادی همواره تأمین کننده مواد اولیه و اساسی ساختارهای صنعتی و مصرف کننده کالاهای تولید دنیای توسعه یافته کنونی بوده‌اند. مخالفان این دیدگاه، با تأکید بر معنای خاصی از ادغام (برابری واحدها در میزان تأثیرگذاری، مدیریت و بهره‌گیری از پتانسیل‌های موجود)، نقشی که کشورهای در حال توسعه در دوران استعمار و پس از آن در توسعه اقتصاد سرمایه‌داری بازی کردند را مصداق واقعی و کارآمد ادغام نمی‌دانند. از این منظر بخشی از جهان به دلیل برتری در ابزارهای نوین قدرت، بخش‌های وسیع و دیگری از جهان را تحت سلطه و تجارت داشتند.^(۱۳) به عبارت دیگر حضور کشورهای توسعه نیافته در اقتصاد جهانی غیرطبیعی، ناآگاهانه و غیرارادی بوده است که این روند در اشکال جدیدی همچنان ادامه دارد و نتیجه آن افزایش شکاف میان شمال و جنوب می‌باشد.

علاوه بر این برخی صاحب نظران با ریشه‌یابی فرایند جهانی شدن اقتصاد سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و حتی دهه آخر قرن بیستم، ادغام را پدیده‌ای متأخر و زاده جهانی شدن اقتصاد می‌پندارند و معتقدند مفهوم ادغام عموماً در مورد وضعیت کشورهای در حال توسعه نسبت به جهانی شدن اقتصاد به کار می‌رود.

در مقابل، برخی دیگر با کنکاش ریشه‌های جهانی‌شدن اقتصاد در سال‌های بسیار دورتر یعنی انقلاب صنعتی و حتی قبل از آن، ادغام را پدیده‌ای عام که قابلیت کاربرد برای همه کشورها (حتی کشورهای توسعه‌یافته کنونی) را دارد، قلمداد می‌کنند.

آنچه پیرامون نقش و جایگاه کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی‌شدن اقتصاد و مسأله ادغام این کشورها، مورد نظر این نوشتار می‌باشد، براینده نظریات فوق است. بر این اساس، ادغام کشورهای در حال توسعه کنونی در فرایند جهانی‌شدن اقتصاد، قدمتی به اندازه این فرایند دارد. کشورهای در حال توسعه به اشکال مختلف نقش حساس و تعیین‌کننده (البته به‌طور عمده به شکل اجباری) در توسعه و تکامل اقتصاد جهانی داشته‌اند. این نقش همواره در طول قرن گذشته رو به افزایش بوده و در حال حاضر برخلاف ادعای برخی، این کشورها به دلیل وسعت و جمعیت زیاد نقشی تعیین‌کننده برای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری دارند.^(۱۴) در طول دوران استعمار، کشورهای توسعه‌نیافته نقش حساس تأمین مواد اولیه، نیروی انسانی ارزان و مصرف کالاهای ساخته‌شده را برعهده داشتند. در اصل پدیده استعمار و ماهیت سلطه‌گراانه و نابرابر دنیای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته خود یکی از عوامل مهم انباشت سرمایه و در نتیجه جهانی‌شدن اقتصاد می‌باشد.^(۱۵)

بنابراین ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، پدیده‌ای جدید نیست، اما آنچه می‌تواند جدید باشد (که بحث اصلی این نوشتار نیز است)، ادغام کارآمد و مؤثر است. در اصل در شرایطی که اقتصاد مراحل تکاملی جهانی‌شدن خود را می‌گذراند، بالطبع وضعیت مناسب‌تر و در عین حال سخت‌تری برای کشورهای در حال توسعه برای مشارکتی مؤثرتر و کارآمدتر در جهت توسعه ساختارهای داخلی فراهم شده است. در این شرایط انگیزه و رقابت این کشورها نیز برای بهره‌گیری از فرصت‌های موجود نیز تشدید شده و کشورها با هدف دستیابی به سطوح بالای توسعه اقتصادی گام در مسیر جهانی‌شدن می‌گذارند. تا این زمان،

ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، ادغامی ناقص، ناکارآمد و یکجانبه بود. اما در طول دو دهه گذشته، تحت تأثیر الزامات جهانی شدن، شرایطی جدید برای ادغام و مشارکت کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی فراهم شده که البته محدودی از این کشورها، شرایط جدید را درک کرده و از آنها در جهت توسعه اقتصادی و ارتقای جایگاه خود بهره گرفته‌اند. بنابراین ادغام مورد نظر این نوشتار، ادغامی مؤثر و کارآمد است که مصداق آن بهره‌گیری هرچه بیشتر از فرصت‌های موجود، خنثی ساختن آسیب‌پذیری‌ها و حساسیت‌ها و تأثیر بر جریان‌های اقتصادی در حال ایجاد می‌باشد. این مهم جدای از محدودی از کشورهای آسیایی، به‌طور عام و کلی در عرصه جهانی شدن اقتصاد نفوذی کم‌رنگ و ضعیف دارد. جایگاه این کشورها در اقتصاد جهانی بیان‌کننده این امر است.

۱. تجارت جهانی

به‌طور اساسی مهم‌ترین چالش اغلب کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد، یافتن راهی برای ایفای نقش کمی و کیفی بیشتر در تجارت جهانی است. این نقش، در نگاهی ساده در گذار از وابستگی به صادرات مواد خام به سوی صادرات تولیدات متنوع صنعتی تجلی پیدا می‌کند که به نوبه خود جایگاه کشورهای در حال توسعه را در تقسیم بین‌المللی کار تغییر می‌دهد. علاوه بر این، صادرات تولیدات صنعتی به نهادینه شدن رشد اقتصادی و تثبیت شرایط اقتصادی این کشورها کمک می‌کند.

از اوایل دهه ۱۹۸۰، تلاش‌های متعددی از سوی کشورهای در حال توسعه برای مقابله با این چالش آغاز گردید. گشایش در نیروهای بازار بین‌المللی و رقابت زمینه مناسبی را برای اصلاح حرکت و الگوی آنها در مشارکت در تجارت بین‌المللی از طریق بهبود توازن پرداخت‌ها و شتاب دادن به رشد اقتصادی فراهم ساخت. در این مقطع، صادرات کشورهای در

حال توسعه سریع تر از متوسط جهانی رشد کرد و به یک سوم کل تجارت جهانی رسید. بیشترین رشد صادرات این کشورها در بخش تولیدات صنعتی است که امروزه ۷۰ درصد صادرات کشورهای در حال توسعه را شامل می‌شود. در عین حال که در مورد برخی کالاها، کشورهای در حال توسعه صادرکننده نیمی و یا حتی بیشتر آن در سطح جهان می‌باشند. علاوه بر این برخی از کشورهای در حال توسعه در جهت حرکت به سوی صادرات کالاهای با فناوری بالا نظیر کالاهای الکترونیکی و الکتریکی به موفقیت‌هایی دست یافتند.^(۱۶)

به‌رغم این موفقیت‌ها، تصویر کلی جایگاه کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی همچنان کم‌رنگ و ضعیف است. در اصل بیشتر از ۷۰ درصد این موفقیت‌ها محدود به کشورهای جنوب شرق آسیا معروف به چهار پیر آسیایی بوده و صادرات کشورهای در حال توسعه همچنان بر تولیدات مواد خام استخراجی و استفاده از نیروی کار غیرماهر که سمبل عدم پویایی در بازارهای جهانی است، متمرکز می‌باشد. آمارهای منتشره در مورد توسعه قابل توجه ساختار فنی، ارزش بالای صادرات و پویایی در واقع گمراه‌کننده به نظر می‌رسد، چراکه این کشورها به‌طور عمده مونتاژکننده تولیدات صنعتی شرکت‌های چندملیتی بزرگ می‌باشند.^(۱۷)

در واقع اگرچه سهم کشورهای در حال توسعه در صادرات صنعتی جهانی به سرعت در طول دو دهه گذشته رشد کرده است، اما درآمد حاصل از این صادرات نشان از حضور قدرتمندانه و مطلوب آنان در عرصه تجارت جهانی ندارد. این مهم در مقایسه وضعیت کشورهای در حال توسعه با توسعه‌یافته مشخص می‌گردد. کشورهای توسعه‌یافته صنعتی اگرچه سهم پایینی در حجم صادرات تولیدات صنعتی در طول دو دهه گذشته به خود اختصاص داده‌اند اما به لحاظ ارزش، درآمدهای آنان افزایش یافته است. در مقابل در کشورهای در حال توسعه هرچند درصد صادرات تولیدات صنعتی در تولید ناخالص داخلی

آنها افزایش یافته اما این افزایش به لحاظ ارزش، جهشی در تولید ناخالص داخلی آنها به وجود نیاورده است.^(۱۸) این وضعیت همچنین در مورد سهم کشورهای در حال توسعه به لحاظ ارزش در صادرات جهانی تولیدات صنعتی مصداق دارد. در این میان، تنها چند کشور معدود در حال توسعه موفق به افزایش سهم خود از درآمد صنعتی جهانی شده‌اند. این کشورها، ۲۷ درصد صادرات جهانی تولیدات صنعتی را در سال ۲۰۰۰ به خود اختصاص داده‌اند. این میزان در دهه ۱۹۹۰، به طور متوسط ۱۷ درصد بوده است.^(۱۹)

به‌طور کلی براساس گزارش تجارت و توسعه آنکتاد در سال ۲۰۰۲، وضعیت کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی به صورت زیر است: اول بسیاری از کشورهای در حال توسعه قادر به خروج از سیستم تولید موادخام اولیه نیستند، بنابراین نقش آنها جز در مواردی استثنای ناشی از افزایش اهمیت مواد خام می‌باشد، در تجارت جهانی در حال کاهش است، دوم، اکثر کشورهایی که موفق به گذار از سیستم تولید موادخام اولیه شده و کالاهای صنعتی تولید و صادر می‌کنند به دلیل وابستگی فنی، مالی و مدیریتی از پویایی لازم در بازارهای جهانی برخوردار نیستند. سوم، تعدادی از کشورهای در حال توسعه، به جز موارد استثنای که به لحاظ حجم سهم قابل توجهی از صادرات کالاهای صنعتی را به دست آورده‌اند به دلیل ساختارهای صنعتی کاربر و مونتاژ، سهم ناچیزی از صادرات کالاهای صنعتی جهان را به لحاظ ارزش به خود اختصاص داده‌اند و بالاخره یک تعداد از کشورهای در حال توسعه به موازات افزایش سهم آنها در حجم صادرات کالاهای صنعتی، بخش قابل توجهی از درآمد جهانی صادرات این کالاها را نیز کسب کرده‌اند. این گروه که شامل کشورهای آسیای جنوب شرقی می‌باشند، به پیشرفت‌های قابل توجهی در صنعتی شدن قبل از تحول اخیر در جهش صادراتی در اکثر کشورهای در حال توسعه دست یافتند. هیچ‌یک از کشورهایی که در طول دو دهه گذشته به سرعت مراحل آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری را تجربه کرده‌اند در این گروه

قرار ندارند. بنابراین اکثر کشورهای در حال توسعه هنوز صادرکننده مواد خام و کالاهای کاربر می‌باشند. به غیر از گروه آخر، این کشورها قادر به ایجاد پیوندی پویا بین رشد صادرات و رشد درآمد نیستند. اگرچه این کشورها به عنوان یک کل بازیگران بزرگی در تجارت جهانی به شمار می‌آیند اما آنها هنوز ۱۰ درصد صادرات جهانی کالاهای با فناوری‌های پیشرفته و پیچیده را در اختیار دارند.^(۲۰)

علاوه بر این، کشورهای در حال توسعه فاقد تنوع طرف‌های تجاری در عرصه تجارت جهانی می‌باشند. اغلب این کشورها به دلیل ساختار تولیدی و صادرات مواد خام و اولیه، با طرف‌های تجاری و محدودی در تعامل می‌باشند.^(۲۱) ضمن اینکه به دلیل عدم تنوع تولیدی و صادراتی و پایین بودن کیفیت کالاهای صنعتی صادراتی، روابط تجاری این کشورهای در حال توسعه در مقیاس تجارت جهانی بسیار اندک است. به تازگی با تشکیل و تقویت اتحادیه‌های تجاری منطقه‌ای نظیر مرکوسور و آ.سه.آن، این روابط به کندی در حال افزایش است. براساس گزارش‌های منتشره، سطح روابط تجاری درون منطقه‌ای مرکوسور و آ.سه.آن در سال ۲۰۰۰، سریع‌تر از تعاملات تجاری در اتحادیه اروپا بوده است.^(۲۲)

۲. جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به عنوان جدیدترین و قوی‌ترین جریان تحرک سرمایه‌های خصوصی بین‌المللی، امروزه نقش حیاتی و اساسی برای کشورهای در حال توسعه ایفا می‌کند. در واقع این کشورها به دلیل فقدان منابع مالی داخلی، تلاش گسترده‌ای را برای جذب بیشتر سرمایه‌های مستقیم خارجی جهت تأمین منابع مالی مورد نیاز طرح‌های توسعه اقتصادی آغاز کرده‌اند.^(۲۳)

سهم کشورهای در حال توسعه از جریان سیال و پرتحرک سرمایه‌گذاری‌های مستقیم

خارجی در طول دهه گذشته رشد قابل توجهی داشته است. با این حال سرعت این رشد کمتر از سرعت رشد واقعی سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در این مقاطع زمانی بوده است. در ابتدای دهه ۱۹۹۰، که آغاز واقعی توسعه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی است، کشورهای در حال توسعه (۱۹۹۱) ۳۵/۷ میلیارد دلار از کل ۱۶۰ میلیارد را جذب کرده‌اند که این میزان ۲۳/۳ درصد کل سرمایه‌گذاری‌ها را تشکیل می‌دهد. این سهم در سال ۱۹۹۵ به ۱۰۷ میلیارد دلار از کل ۳۳۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در جهان رسید که ۳۲/۳ درصد آن را شامل می‌شد. سهم کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۹۷ به بالاترین میزان خود به لحاظ درصد یعنی ۳۶/۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی (۱۷۲/۶ میلیارد دلار از کل ۴۷۳ میلیارد دلار) رسید. اما از سال ۱۹۹۸ تحت تأثیر شوک بحران مالی آسیای جنوب شرقی آهنگ درصد رشد سهم کشورهای در حال توسعه از جریان کلی سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی به شدت کاهش یافته است. براین اساس کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۹۸، ۱۷۶/۸ میلیارد دلار از کل ۶۸۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را جذب کردند که این میزان ۲۵/۹ درصد کل سرمایه‌گذاری‌ها را شامل می‌گردید. در سال ۱۹۹۹ این سهم به ۱۸۵/۴ میلیارد دلار از ۹۸۲ میلیارد دلار یعنی ۱۸/۹ درصد رسید و در سال ۲۰۰۰ کشورهای در حال توسعه با جذب ۲۴۰ میلیارد دلار از کل ۱۲۷۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، سهمی بهتر از ۱۸/۸ درصد به دست نیاوردند. (۲۴) در سال ۲۰۰۱ نیز براساس آمار منتشره آنکتابد حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ۷۰۰ میلیارد دلار کاهش یافت که سهم کشورهای در حال توسعه ۲۴۰ میلیارد دلار بوده است. در کل کشورهای در حال توسعه در فاصله زمانی ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰، ۱۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کردند. متوسط رشد سالانه جذب این سرمایه‌ها در دهه ۱۹۹۰، ۲۸ درصد بوده، که ۱۲ درصد نسبت به دهه ۱۹۸۰ (۱۶ درصد) رشد نشان می‌دهد. این میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

● ادغام کشورهای در حال توسعه در فرایند...

در کشورهای در حال توسعه، ۲/۵ درصد تولید ناخالص ملی آنها را تشکیل می‌دهد. (۲۵)

نکته قابل توجه در بحث سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه، توزیع نابرابر آن است. از میان کشورهای در حال توسعه، ۱۰ کشور در حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد این سرمایه‌ها را جذب کرده و می‌کنند. این ۱۰ کشور که سرآمد آنان، چین می‌باشد، به طور متوسط ۴ درصد تولید ناخالص داخلی آنان را سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی تشکیل می‌دهد. در مقابل اکثر کشورهای در حال توسعه، موفقیت چندانی در جذب این سرمایه‌ها نداشته‌اند به گونه‌ای که ۴۷ کشور با درآمد پایین، در سال ۲۰۰۰ به طور کلی ۵ میلیارد دلار جذب کرده‌اند. این میزان سرمایه بالطبع تأثیری بر فرایند توسعه اقتصادی آنان نیز نداشته است. (۲۶)

کاهش رشد جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای در حال توسعه از سال ۱۹۹۷ ناشی از افزایش جذب سرمایه‌ها در اقتصادهای صنعتی و ظهور عواملی که باعث شناور شدن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی شده است، می‌باشد. برای مثال فروش دارایی‌های فرامرزی از آسیای شرقی از زمان وقوع بحران مالی منطقه کاهش یافته است. علاوه بر این، اگر چه فعالیت‌های خصوصی‌سازی در کشورهای در حال توسعه پرتحرک باقی مانده است، اما این طرح‌ها در امریکای لاتین - که بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی را جذب می‌کند، به نقطه اوج خود رسیده است. بنابراین کاهش فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری خارجی بر کاهش جذب این سرمایه‌ها در کشورهای در حال توسعه منجر شده است. در اصل توسعه ساختارهای اقتصادی در کشورهای در حال توسعه عمده سرمایه‌پذیر نظیر ارتباطات، اینترنت، کامپیوتر و... منجر به عدم ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی شده است. علاوه بر این بسیاری از کشورهای در حال توسعه در فراهم کردن زمینه‌های لازم برای جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی شکست خورده یا برنامه‌های آنها متوقف

شده است. بنابراین انگیزه ورود بیشتر این سرمایه‌ها نیز از بین رفته است.^(۲۷)

فعالیت روند تملک‌ها و ادغام‌های فرامرزی نیز در طول سال‌های اخیر در کشورهای در حال توسعه افزایش یافته است. رشد این فعالیت‌ها در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، به طور متوسط ۵۰ درصد اعلام گردیده با این حال این کشورها در مقطع موردنظر، تقریباً ۱۰ درصد تملک‌ها و ادغام‌های فرامرزی را به خود اختصاص داده‌اند.^(۲۸) میزان ادغام‌ها و تملک‌های فرامرزی در سال ۱۹۹۸ در کشورهای در حال توسعه ۷۵ میلیارد دلار بوده است که این میزان در سال ۱۹۹۹ به ۶۷ میلیارد دلار رسیده است. توزیع این جریان‌ها به مانند سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی نیز در میان کشورهای در حال توسعه یکسان نیست. ۱۰ کشور پیشرو در میان کشورهای در حال توسعه بیش از ۸۰ درصد این فعالیت‌ها را به خود اختصاص داده‌اند.^(۲۹)

۳. حضور در بازارهای مالی

سهم و جایگاه کشورهای در حال توسعه در بازارهای مالی به ویژه اشکال نوین آن اندک و ناچیز است. تا دهه ۱۹۸۰، رابطه کشورهای در حال توسعه با بازارهای مالی جهان صرفاً در قالب استقراض خارجی تعریف می‌گردید.^(۳۰) در اصل این پدیده در نبود سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی مهم‌ترین منبع مالی کشورهای در حال توسعه برای اجرای طرح‌های توسعه اقتصادی آنها به‌شمار می‌رفت که در اکثر کشورها به‌ویژه کشورهای امریکای لاتین، این پدیده در شکل بحران بدهی‌ها به بزرگترین معضل کشورهای در حال توسعه و مؤسسات مالی جهان در دهه ۱۹۸۰ تبدیل گردید.^(۳۱)

بازارهای مالی، سهام^۱، سهام و اوراق قرضه بین‌المللی^۲ اشکال نوین بازارهای مالی

1. Equity Placement
2. Bond Issuance

می‌باشند که برخی از کشورهای در حال توسعه گام‌های ابتدایی را برای بهره‌برداری از آن برداشته‌اند. رشد تعهدات بازارهای مالی در کشورهای در حال توسعه در سال ۲۰۰۰، ۲۳۶/۴ میلیارد گزارش شده که این میزان در مقایسه با سال ۱۹۹۹، ۲۷ درصد رشد داشته است. از این میزان ۷۷/۲ میلیارد دلار سهم اوراق قرضه، ۱۲۴/۴ میلیارد دلار، وام‌های بانکی و ۳۴/۸ میلیارد دلار نیز سهام می‌باشد. کشورهای با درآمد متوسط ۹۷ درصد کل اعتبارات بازارهای مالی را در این سال جذب کرده‌اند. اغلب سرمایه بازارهای مالی در کشورهای در حال توسعه با درآمد پایین به شکل وام‌های بانکی کوتاه‌مدت و تجاری است که این میزان نیز از سال ۱۹۹۷ کاهش پیدا کرده است. برزیل، چین و ترکیه در مجموع در سال ۲۰۰۰، ۳۴ میلیارد دلار از بازارهای مالی بین‌المللی بهره‌مند شده‌اند که این میزان ۷ میلیارد دلار کمتر از کل سرمایه‌های وارده به دیگر کشورهای در حال توسعه است. کره و آفریقای جنوبی نیز در سال ۲۰۰۰، روی هم رفته، ۱۱ میلیارد دلار از بازارهای مالی، تأمین مالی شده‌اند. (۳۲)

شاید مهم‌ترین توسعه در مورد تأمین مالی کشورهای در حال توسعه از بازارهای مالی بین‌المللی مربوط به بازارهای سهام باشد. در مقایسه با متغیر بدهی‌ها نقش بازارهای سهام در تأمین مالی کشورهای در حال توسعه از ۸/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ به ۳۴/۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسید. این میزان ۱۵ درصد کل جریانات بازارهای مالی در کشورهای در حال توسعه بود. توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی در کشورهای در حال توسعه، ایجاد زمینه‌های جدید فعالیت سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و تمایل سرمایه‌گذاران خارجی به مشارکت در بازارهای مالی جدید در این کشورها از عوامل این رشد می‌باشد. چشم‌انداز این بازارها نیز در کشورهای در حال توسعه مثبت به نظر می‌رسد. به مانند دیگر اشکال بازارهای مالی، بازارهای سهام نیز به‌طور عمده در چند کشور خاص از کشورهای در حال توسعه متمرکز است. در سال ۲۰۰۰، چهار کشور برزیل، چین، مکزیک و ترکیه، ۸۵ درصد جریان

بازارهای سهام را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل اکثریت کشورهای در حال توسعه به دلایل مختلف از این جریان‌های مالی بی‌بهره می‌باشند.^(۳۳)

تحلیل کلی از جایگاه کشورهای در حال توسعه در بازارهای مالی، بیانگر جایگاه ضعیف ولی پرهزینه این کشورها در بازارهای مذکور می‌باشد. به جز چند کشور محدود، اکثریت کشورهای در حال توسعه، فاقد ارتباطات ارگانیک و منسجم با این بازارها می‌باشند. در اصل بازارهای مالی برای این کشورها هنوز جهانی نشده است. وام‌های بانکی اعطایی به این کشورها اغلب با بهره‌های بالاست به گونه‌ای که این کشورها تمایلی به استفاده از این وام‌ها ندارند.^(۳۴) همچنین در بازارهای بین‌المللی سرمایه، اوراق قرضه این کشورها به دلیل بالا بودن ریسک سرمایه‌گذاری، با بهره‌های بسیار بالا و در برخی مواقع دو برابر نرخ طبیعی بهره اوراق قرضه، به فروش می‌رسد و این مسأله دولت‌های در حال توسعه را در پرداخت این بهره‌ها با مشکل مواجه می‌سازد. علاوه بر این بازارهای سهام این کشورها هنوز جهانی نشده‌اند و ارتباطی ارگانیک با بازارهای سهام بین‌المللی ندارند. مصداق بارز این مسأله عدم حساسیت بازارهای سهام اغلب این کشورها پس از رکود بازارهای سهام بین‌المللی در سال ۲۰۰۲ می‌باشد.

نتیجه اینکه، با وجود رشد قابل توجه جایگاه کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی در طول دو دهه گذشته و در مقایسه با دهه‌های قبل، این رشد در بین مناطق مختلف و حتی کشورهای هر منطقه به‌طور یکسان توزیع نشده است. بیش از ۸۰ درصد تجارت خارجی، جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و فعالیت بازارهای مالی جهان در بین کشورهای در حال توسعه به دو منطقه آسیای شرقی و جنوب شرقی و به نسبت پایین‌تری آمریکای لاتین محدود شده است که به‌تازگی اروپای شرقی و مرکزی نیز در این جرگه قرار گرفته است. در این بین نیز تنها ۱۰ تا ۱۲ کشور بیشترین درصد متغیرهای فوق را شامل

می‌شوند. علاوه بر این رشد همکاری‌های جنوب - جنوب و در درون هر یک از مناطق جغرافیایی در ابعاد مختلف در مقایسه با همکاری‌ها و روابط برون منطقه‌ای ضعیف می‌باشد و این به تضعیف جایگاه و نقش کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد کمک می‌کند.

ج) فرصت‌ها و چالش‌های جهانی شدن اقتصاد در برابر کشورهای در حال توسعه
نقش و جایگاه کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد که در قسمت قبل در قالب مصادیق سه‌گانه مورد بررسی قرار گرفت، به طور طبیعی بیانگر مواجهه این کشورها با فرصت‌ها و چالش‌هایی است. این فرصت‌ها و چالش‌ها که طبعاً محصول فرایند جهانی شدن اقتصاد است، کشورهای در حال توسعه را با مشکل عدم توانایی در بهره‌گیری از فرصت‌ها و مقابله با چالش‌ها روبرو ساخته است. ضمن اینکه درک واقعی از شرایط موجود و تشخیص فرصت‌ها و چالش‌ها نیز برای برخی از کشورها خود مشکلی بزرگ‌تر است.

برخی از فرصت‌ها و چالش‌های جهانی شدن اقتصاد برای کلیه کشورها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه مشترک است و برخی صرفاً به لحاظ وضعیت کشورهای در حال توسعه، به این کشورها اختصاص دارد. علاوه بر این برخی از پدیده‌های نوین اقتصاد جهانی در عین حال که فرصت به شمار می‌روند، در صورت عدم درک و بهره‌گیری سریع و مناسب از آن به تهدید یا چالش تبدیل می‌شوند. همچنین برخی از پدیده‌ها در حالی که ممکن است برای تعدادی از کشورها فرصت قلمداد شود، دیگر کشورها به آنها به عنوان تهدید یا چالش نگاه می‌کنند. این تفاوت دیدگاه و رویکرد نسبت به پدیده‌های جهانی شدن اقتصاد مسایل و مشکلاتی را در زمینه نظام‌مند و نهادمند کردن روندهای جاری و شکل‌گیری سیاست‌های واحد و مشترک به ویژه در میان کشورهای در حال توسعه برای بهره‌گیری از

فرصت‌ها و مقابله با چالش‌ها موجب گردیده است. در این میان تفاوت دیدگاه و منافع کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه از برجستگی خاصی برخوردار می‌باشد و این مهم در کندشدن چرخ‌های جهانی شدن مؤثر می‌باشد.^(۳۵)

به طور کلی مهمترین و برجسته‌ترین فرصت‌ها و چالش‌های جهانی شدن اقتصاد در مورد کشورهای در حال توسعه را می‌توان به قرار زیر بیان کرد:

۱. فرصت‌ها

تجارت آزاد: اولین و مهم‌ترین فرصت جهانی شدن اقتصاد آزادی تجارت است. آزادی بیشتر به معنای افزایش تجارت است که خود برخی دیگر از عناصر و عوامل جهانی شدن را به حرکت درمی‌آورد. در شرایط آزادی تجارت، بسیاری از کشورها که از مزیت‌های نسبی تجاری برخوردار می‌باشند، می‌توانند فارغ از موانع و محدودیت‌های سنتی، کالا یا خدمات رایج را تولید کرده و به بازارهای جهانی عرضه دارند. این مهم به طور طبیعی بنیادهای رشد و توسعه اقتصادی آنها را تقویت خواهد کرد.^(۳۶) بدون تردید کشورهای توسعه‌یافته بیشترین بهره را به لحاظ تنوع ساختار تولیدی و رشد بخش‌های خصوصی از این فرصت خواهند برد.

استفاده از سرمایه‌های سیال بین‌المللی: فرصت دیگری که کشورهای در حال توسعه به طور خاص می‌توانند با اتخاذ سیاست‌هایی از آن بهره‌مند شوند، جذب سرمایه‌های خارجی است که امروزه در پرتو رشد شرکت‌های چندملیتی و افزایش روند ادغام‌ها و تملک‌های فرامرزی به سرعت افزایش یافته است. در شرایط کنونی، سرمایه‌ها با آزادی بیشتری حرکت می‌کنند. در نتیجه در صورت وجود زمینه‌های مساعد برای تولید و سودآوری، سرمایه به سوی آن حرکت می‌کند و این ذات نظام سرمایه‌داری است. بنابراین با توجه به نیاز کشورهای در حال توسعه به سرمایه‌های بین‌المللی برای تأمین منابع مالی

طرح‌های توسعه اقتصادی و اتصال به بازارهای پولی و مالی بین‌المللی، رقابت شدیدی برای استفاده از این فرصت آغاز گردیده است. (۳۷)

جذب فناوری و سیستم‌های کارآمد مدیریت: یکی دیگر از فرصت‌های جهانی شدن که ارتباط مستقیم با فرایند رشد و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه دارد، بهره‌مندی از فناوری روز جهان است. در اصل جهانی شدن باعث انتقال فناوری در ماورای مرزهای ملی شده است. علاوه بر این در فضای رقابتی اقتصاد جهانی، تلاش برای خلق فناوری‌های جدید جهت بالابردن قدرت رقابت‌پذیری افزایش می‌یابد. بنابراین در شرایطی که فناوری و مدیریت به همراه سرمایه در حرکت می‌باشند، کشورهای در حال توسعه می‌توانند از فرصت موجود جهت بالابردن قدرت رقابت‌پذیری خود در عرصه اقتصاد جهانی استفاده لازم را ببرند.

ایجاد قانونمندی‌ها و مسؤولیت‌های فراملی: به نظر می‌رسد با کاهش اقتدار و اختیار دولت‌های ملی، مسؤولیت‌های جهانی برای تأمین رفاه و امنیت جهانی و مقابله با بحران‌ها در چارچوب ایجاد قانونمندی‌های فرامرزی افزایش یابد. این مسأله می‌تواند برای کشورهای در حال توسعه مهم باشد. در واقع ایجاد قانونمندی‌های فرامرزی جدید ضرورت و الزام توسعه نظام سرمایه‌داری است. (۳۸) بنابراین در شرایطی که بسیاری از بحران‌های بین‌المللی موجود و در حال ایجاد نظیر جنگ، بحران محیط‌زیست، بحران رشد جمعیت، بحران آوارگان و مهاجران، بحران توسعه از کشورهای در حال توسعه ناشی می‌شود و همچنین در شرایطی که این کشورها توانایی لازم را در کنترل و مقابله با این بحران‌ها ندارند، بنابراین اقدام جهانی برای کمک به پویایی حیات نظام سرمایه‌داری ضروری است. نمود مهم این اقدام ارسال کمک‌های مالی و فنی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه می‌باشد. علاوه بر این یکی از الزامات نظام سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن، دسترسی آسان به بازارهای متنوع و

نوظهور در شرایطی که بازارهای جوامع توسعه یافته در حال اشباع است، می باشد. بدون تردید، بازارهای بالقوه جذاب و متنوع کشورهای در حال توسعه به شرطی می توانند پاسخگوی نیازهای آینده تولیدات سرمایه داری جهانی باشند که قدرت خرید و مصرف عمومی آنها در سطح بالایی باشند و این مستلزم دستیابی این کشورها به سطحی از رشد و توسعه اقتصادی و در نتیجه بالارفتن درآمد سرانه ملی است. بنابراین نقش کشورهای توسعه یافته در فراهم کردن زمینه های رشد و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه ضروری به نظر می رسد.

۲. چالش ها و تهدیدات

تجارت آزاد: تجارت آزاد همچنان که می تواند یک فرصت برای کشورهای در حال توسعه به شمار آید، یک چالش یا تهدید جدی نیز برای آنان می باشد. با از بین رفتن موانع تجاری، بسیاری از کشورهای در حال توسعه که در مراحل اولیه زیرسازای اقتصادی هستند، به لحاظ ضعف کیفی تولیدات داخلی قادر به رقابت با موارد مشابه خارجی نیستند و در نتیجه به فروپاشی ساختارهای اقتصادی و تولیدی آنها منجر می شود. لازمه تجارت آزاد برای کشورهای در حال توسعه، افزایش توانایی رقابتی آنان در بازارهای جهانی است. (۳۹)

تحلیل سیاست ها و برنامه های خارجی: یکی دیگر از آثار و چالش های جهانی شدن بر کشورهای در حال توسعه تحلیل سیاست ها، برنامه ها و الگوهای خارجی و به عبارتی جهانی است. به طور طبیعی در فرایند جهانی شدن ساختارهای اقتصادی کشورها متناسب با منافع سرمایه داری بین المللی شکل می گیرند. این مهم که مورد تأیید کارگزاران سرمایه داری جهانی همچون شرکت های چندملیتی و نهادهای اقتصادی بین المللی (صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی) ساختارهای اقتصادی ملی کشورهای در حال

توسعه را دستخوش تغییر کرده که آثار آن ساختارهای سیاسی و فرهنگی این کشورها را نیز در بر می‌گیرد. (۴۰)

ایجاد قانونمندی‌های جدید جهانی: این مورد نیز مانند مورد اول دربردارنده فرصت و تهدید برای کشورهای در حال توسعه است. تهدید این متغیر ناشی از سختی امکان استفاده از برخی امکانات نظیر اختراعات و فناوری‌ها در پرتو رشد و توسعه قانون‌مندی‌های حقوق مالکیت معنوی است. بنابراین از آنجا که کشورهای در حال توسعه سهم بسیار اندکی از دنیای پرتحرک اختراعات و فناوری‌ها دارند، به ناچار مجبور به پرداخت هزینه بیشتری برای دسترسی به این امکانات که مورد نیاز آنها می‌باشد، هستند.

حساسیت نسبت به تحولات و بحران‌های اقتصادی جهانی: از جمله شاخص‌ها و به عبارتی الزامات جهانی شدن اقتصاد، افزایش پیوندها و ارتباطات واحدهای اقتصادی است. پیوند بیشتر هر واحد اقتصادی با واحدهای دیگر و به طور کلی اقتصاد جهانی، آن را به همان میزان در معرض تحولات و بحران‌های اقتصادی قرار می‌دهد. در این میان کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف ساختارهای اقتصادی بیشتر در معرض بحران‌های جهانی قرار دارند. هر چند این مهم بستگی به میزان پیوند آنها با اقتصاد جهانی دارد. (۴۱) تجربه رکود اقتصاد جهانی در دو سال اخیر به‌ویژه پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا نشان داد کشورهای اروپایی و آسیای جنوب شرقی و امریکای لاتین که پیوندهای عمیق‌تری با اقتصاد جهانی دارند، بیشتر از بحران‌های اخیر دچار ضرر و زیان گردیدند در مقابل کشورهای خاورمیانه، آفریقا و برخی دیگر کشورها از تحولات اخیر کمتر تأثیرپذیر بودند. با این حال کشورهای در حال توسعه در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته در دوران بحران و پس از آن دیرتر و سخت‌تر مراحل بازسازی و احیا اقتصادی را تجربه می‌کنند.

به طور کلی فرصت‌ها و چالش‌های جهانی شدن به طور یکسان برای همه کشورهای

در حال توسعه قابل تعریف و تبیین نیست. این مهم به صورت طبیعی به سطح رشد و توسعه اقتصادی کشورها و کمیت و کیفیت ادغام آنها در اقتصاد جهانی بستگی دارد.

د) الزامات ادغام مؤثر و کارآمد کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد

مجموع تحلیل‌ها و آمارهای ارائه شده در قسمت‌های پیشین این مقاله چشم‌انداز مثبتی از کلیت نقش و جایگاه کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد نیست. در واقع این کشورها در شرایط کنونی محکوم به ادغامی ضعیف و ناکارآمد در سیستم اقتصاد جهانی می‌باشند. هر چند این محکومیت برخلاف برخی نظریه‌ها نمی‌تواند دائمی و به عبارتی اجتناب‌ناپذیر باشد. تجربه موفق برخی از کشورهای در حال توسعه به ویژه کشورهای آسیای جنوب شرقی در بهره‌گیری مناسب از فرصت‌های جهانی شدن و ارتقای جایگاه آنها در اقتصاد جهانی این مهم را ثابت می‌کند.

به طور کلی، چنانکه در صفحات قبل بیان گردید، ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، فرایندی پیچیده و طولانی و مستلزم شرایط و الزاماتی است. ماهیت فرایندی این مسأله به افزایش فرصت‌ها و کاهش چالش‌ها و آسیب‌پذیری‌ها باز می‌گردد. با این حال الزامات ادغام مؤثر و کارآمد کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد عبارتند از: انجام اصلاحات داخلی، اصلاح ساختارهای اقتصادی و تجاری بین‌المللی و منطقه‌گرایی.

۱. اصلاحات داخلی

بخش عمده از مقدمات و الزامات ادغام تدریجی، سازنده و کارآمد کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد، در گرو اصلاحات عمیق و گسترده داخلی است. این

اصلاحات به دو شکل بازسازی و تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و به عبارتی فراهم کردن زمینه‌های داخلی رشد و توسعه اقتصادی و همچنین فراهم کردن زمینه‌های بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصاد جهانی در جهت تقویت اقتصاد ملی قابل تعریف می‌باشد. این اشکال به طور طبیعی پیوندی ناگسستنی دارند و هر یک لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. بخش‌های زیرساختی نظیر نیرو، ارتباطات، حمل‌ونقل، آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، شهرنشینی، کشاورزی، صنایع و معادن در اغلب کشورهای در حال توسعه وضعیت اسفباری دارند. در واقع لازمه و مقدمه توسعه اقتصادی احیاء و بازسازی این زیرساخت‌ها متناسب با امکانات و شرایط این کشورها می‌باشد که در این زمینه بهره‌گیری از امکانات مالی، تکنیکی و مدیریتی اقتصاد جهانی ضروری به نظر می‌رسد. (۴۲)

در طول پنج دهه گذشته، کشورهای در حال توسعه سیاست‌هایی در قالب استراتژی جایگزینی واردات و سپس استراتژی توسعه صادرات در پیش گرفتند. این استراتژی‌ها که در مقاطع زمانی خاص خود به تحریک کشورهای در حال توسعه به رشد و توسعه اقتصادی کمک کرد و حتی به عقیده برخی از صاحب‌نظران در تسریع فرایند جهانی شدن اقتصاد کمک نمود، تاکنون نتایج مطلوبی را به استثنای برخی کشورها در بر نداشته است.

استراتژی جایگزینی واردات رشد مؤثر و صنعتی شدن کشورهای امریکای لاتین در دهه ۱۹۵۰ را موجب گردید، اما از آغاز دهه ۱۹۶۰، این استراتژی به دلیل تناقضات ذاتی و نتایج نامطلوب زیرسؤال رفت و از اوایل دهه ۱۹۷۰ کنار گذاشته شد. موفقیت این استراتژی در گرو تأمین و تعدد منابع مالی و دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و قدرتمندی بازارهای داخلی بود که این کشورها به‌طور عمده فاقد امکانات مزبور بودند و در نتیجه به دلیل مشکلات مالی، دخالت گسترده دولت در فعالیت شرکت‌های تولیدی، از بین رفتن شرایط رقابت‌پذیری، بازگشت سودهای شرکت‌های چندملیتی، کاهش صادرات، تضعیف

ساختارهای مالی و اداری در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، این کشورها با مشکلات بسیاری مواجه گردیدند که نمود عینی آن بحران بدهی‌ها بود.^(۴۳)

تجربه شکست استراتژی جایگزینی واردات، استراتژی توسعه صادرات را از اوایل دهه ۱۹۸۰ تقویت کرد و به تدریج با توجه به تجربه مثبت آن در کشورهای آسیای جنوب شرقی به الگوی غالب توسعه کشورهای در حال توسعه تبدیل گردید. استراتژی توسعه صادرات، یک استراتژی برونگر می‌باشد. در این استراتژی حرکت صنعتی شدن در جهت تولید کالاهایی است که کشور در آن از مزیت نسبی برخوردار است. از دهه ۱۹۸۰ بیشتر کشورهای در حال توسعه با اعمال سیاست‌های آزادسازی در راستای استراتژی توسعه صادرات حرکت کردند. این استراتژی غالباً مورد حمایت اقتصاددانان نئوکلاسیک و محافظه‌کاران بوده است که از لحاظ نظری معتقد به برقراری نظام تجارت آزاد، ساز و کار خودکار عرضه و تقاضا و عدم مداخله دولت می‌باشند. بنابراین این استراتژی هماهنگی بیشتری با فرایند جهانی شدن اقتصاد داشته و دارد.^(۴۴) با این حال هرچند استراتژی توسعه صادرات ارتباط کشورهای در حال توسعه با اقتصاد جهانی را افزایش داده، اما به غیر از برخی کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی، اغلب این کشورها در نهادینه ساختن این استراتژی تاکنون موفقیت قابل توجهی نداشته‌اند. علل این عدم موفقیت به پیامدهای ناشی از شکست استراتژی جایگزینی واردات، ضعف‌های ساختاری بخش‌های اقتصادی، کمبود منابع مالی و عدم رقابت‌پذیری کالاهای تولیدی با کالاهای مشابه خارجی و معضل دیوانسالاری و بحران مدیریت در این کشورها باز می‌گردد.^(۴۵) با این حال هنوز استراتژی توسعه صادرات، استراتژی مسلط در کشورهای در حال توسعه می‌باشد با این تفاوت که از اواخر دهه ۱۹۹۰، این استراتژی با هدف ادغام در فرایند جهانی شدن اقتصاد و بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات آن در حال پی‌گیری است.

علاوه بر استراتژی توسعه صادرات، سیاست‌ها و برنامه‌های خاص‌تری در بخش‌های مختلف از سوی نظریه‌پردازان و مؤسسات اقتصادی بین‌المللی برای انجام اصلاحات اقتصادی پیشنهاد گردیده است. توماس فریدمن^۱ از تحلیل‌گران اقتصادی، از وضعیت کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی‌شدن تحت عنوان تنگنای طلایی^۲ نام می‌برد و اصلاحات زیر را برای تطابق این کشورها با شرایط جدید توصیه می‌کند. ایجاد و تقویت بخش خصوصی به عنوان موتور رشد اقتصادی، حفظ درصد پایینی از رشد تورم و ثبات قیمت‌ها، کوچک‌کردن ساختار دولتی، حفظ توازن بودجه در حد امکان، حذف یا کاهش تعرفه‌ها بر کالاهای وارداتی، از بین بردن محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی، حذف انحصارات سهمیه‌ای و محلی، افزایش صادرات، خصوصی‌کردن واحدهای صنعتی تحت اختیار دولت، رفع ممنوعیت‌های بازارهای مالی، گشایش واحدهای صنعتی و بازارهای مالی بر روی مالکیت خارجی و سرمایه‌گذاری، مقررات‌زدایی اقتصادی برای تشویق رقابت، حذف فساد حکومتی، یارانه‌ها، گشایش سیستم‌های بانکی و ارتباطات به روی مالکیت خصوصی و رقابت و... این اقدامات از نظر فریدمن دایره انتخاب کشورهای در حال توسعه را محدود ساخته است و آنها ناچارند در چارچوب سیاست بازار آزاد، اقدامات اصلاحی فوق را به انجام رسانند.

نهادهای بین‌المللی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز از دهه ۱۹۸۰ با شدت گرفتن بحران اقتصادی برخی کشورهای در حال توسعه، دستورکارهای متعددی را برای افزایش رشد اقتصادی و کنترل بحران ارایه کردند. این دستورکارها به طور آشکار کشورهای در حال توسعه را به سمت اقتصاد بازار آزاد، آزادسازی تجاری و بهره‌گیری از

1. Golden Straitjaket

2. Golden Straitjaket

سرمایه‌های بین‌المللی تشویق می‌کنند. (۴۶)

به‌رغم نتایج ناموفق سیاست‌های آزادسازی در اکثر کشورهای در حال توسعه در طول دو دهه گذشته، گرایش به اقتصاد بازار آزاد و برنامه‌ریزی برای همراهی با تحولات اقتصادی جهانی به روند غالب تبدیل گردیده است و این از جمله مصادیق عینی تکامل فرایند جهانی شدن در طول دو دهه گذشته است. کشورهایی نظیر چین، هند، ویتنام و اوگاندا که در سال‌های اخیر به‌طور جدی سیاست‌های آزادسازی اقتصادی را در پیش گرفته‌اند، رشد سریع‌تر اقتصادی، کاهش فقر، افزایش اشتغال و... را تجربه کرده‌اند. (۴۷)

در این قسمت به‌طور کلی سه متغیر مهم در اصلاحات و بازسازی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه بررسی می‌شود:

آزادسازی تجاری: آزادسازی تجاری از یک طرف اقتصاد کشورهای در حال توسعه را رقابتی می‌کند و از میزان رانت‌خواری در این کشورها می‌کاهد. در اصل کنار گذاشتن استراتژی جایگزینی واردات از مهمترین عوامل کاهش فساد و رانت‌جویی در کشورهای امریکای لاتین می‌باشد. این سیاست همچنین منجر به ایجاد اشتغال در حوزه‌های کشاورزی و صنعت، همچنین افزایش درآمد طبقات کم درآمد و کاهش هزینه‌های مصرف عمومی می‌شود.

خصوصی‌سازی: محور اصلی سیاست خصوصی‌سازی، حاکمیت سیستم بازار بر تعاملات اقتصادی یک جامعه است که نتیجه آن ایجاد فضای رقابتی برای بنگاه‌های خصوصی می‌باشد و از این راه کارآیی بنگاه‌های خصوصی نسبت به بخش عمومی ارتقا می‌یابد. مهم‌ترین هدف خصوصی‌سازی در اکثر کشورها، افزایش کارآیی بنگاه‌ها، بهینه‌سازی تخصیص منابع و توزیع درآمد می‌باشد. با این حال صرف انتقال مالکیت نمی‌تواند سطح کارآیی را افزایش دهد بلکه عنصر رقابت نیز نقش بسزایی در این فرایند دارد.

آزادسازی مالی: آزادسازی مالی و توسعه مؤسسات خصوصی مالی و سرمایه‌ای از

متغیرهای مهم توسعه اقتصادی و پیوند این کشورها با اقتصاد جهانی است. آزادسازی بازارهای مالی زمینه دسترسی واحدهای تولیدی متوسط و کوچک را به منابع مالی فراهم می‌سازد. این مهم واحدهای تولیدی را در توسعه کمی و کیفی و در نتیجه بالابردن قدرت رقابت‌پذیری آنها کمک می‌کند. علاوه بر این فعالیت مؤسسات مالی خصوصی موجب تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی برای فعالیت می‌کند. البته موفقیت سیاست آزادسازی مالی محدود به بازارهای داخل نیست بلکه موفقیت این سیاست در گرو جذب مؤسسات مالی و اعتباری و بانک‌های خارجی به فعالیت تشکیل شعبه و به طور کلی پیوند با بازارهای مالی و پولی جهانی است. (۴۸)

۲. اصلاح ساختار اقتصاد جهانی

چنانکه در صفحات قبل نیز بیان گردید، ساختار اقتصاد جهانی اعم از تجارت جهانی و بازارهای سرمایه چندان در راستای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه و ادغام کارآمد آنها در فرایند در حال انجام نیست. به عبارت دیگر در صورتی کشورهای در حال توسعه می‌توانند مشارکتی فعال و سازنده در فرایند جهانی شدن اقتصاد داشته باشند که اصلاحاتی به سود این کشورها در اقتصاد جهانی انجام گیرد. این مسأله محور مذاکرات و در عین حال اختلافات کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه در سازمان‌ها و نشست‌های بین‌المللی در طول ۵۰ سال گذشته می‌باشد. از دهه ۱۹۷۰، کشورهای در حال توسعه در قالب سازمان ملل متحد، طرحی مبنی بر تدوین نظام نوین اقتصاد بین‌المللی ارایه کردند. این طرح هر چند به دلیل مخالفت جدی کشورهای توسعه‌یافته تحقق پیدا نکرد اما زمینه‌ساز تشکیل گروه ۷۷ یا آنکتاد گردید. (۴۹)

بسیاری از کشورهای در حال توسعه نسبت به تحمیل قواعد بازار آزاد به اقتصاد

ضعیف این کشورها و برخوردی نابرابر با کشورها اعتراض دارند. این اعتراضات در جریان مذاکرات گات به طور نسبی نتیجه داد و در حال حاضر سازمان تجارت جهانی امتیازات خاصی را به کشورهای در حال توسعه برای تقویت ساختار اقتصادی آنها در رسیدن به استانداردهای مورد نظر سازمان اعطا کرده است. اما به نظر می‌رسد این امتیازات برای تواناسازی کشورهای در حال توسعه ناکافی است.^(۵۰)

علاوه بر این، یکی از عوامل مهم ناکافی وضعیت جایگاه کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای موجود در کشورهای توسعه یافته بر روی برخی کالاها به ویژه تولیدات کشاورزی می‌باشد. بنابراین از آنجا که اکثر کشورهای در حال توسعه صادرکننده کالاهای کشاورزی و اولیه می‌باشند، به طور جدی خواهان از بین رفتن این موانع و قطع کاهش یارانه‌های اعطایی دولت‌های توسعه یافته به بخش کشاورزی و صنایع غذایی هستند. تحقق موارد فوق این امکان را به کشورهای در حال توسعه می‌دهد که به بازارهای توسعه یافته راه یابند و درصد بیشتری از صادرات جهانی تولیدات کشاورزی را به خود اختصاص دهند. در سال ۲۰۰۰ تعرفه‌های کشورهای توسعه یافته بر روی کالاهای کشاورزی در حدود ۱۵ درصد برآورد شده که این میزان در حدود ۹ برابر بیشتر از تعرفه‌های این کشورها بر روی کالاهای صنعتی است. همچنین یارانه پرداختی به کشاورزان در این کشورها در حدود $\frac{2}{3}$ کل تولید ناخالص داخلی آفریقا می‌باشد. برای مثال کمیسیون اروپا هر سال ۲/۷ میلیارد یورو به تولیدکنندگان شکر می‌پردازد. بنابراین در بخش تجاری، تنظیم قواعد بیشتر و مؤثر در حمایت از فرایند تواناسازی کشورهای در حال توسعه در سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی از جمله سازمان جهانی تجارت و رفع محدودیت‌های دسترسی این کشورها به بازارهای کشورهای توسعه ضروری به نظر می‌رسد.^(۵۱)

علاوه بر حوزه تجاری، کشورهای در حال توسعه در حوزه مالی و سرمایه‌گذاری

بین‌المللی نیز خواهان انجام اصلاحاتی می‌باشند. این اصلاحات در بخش بدهی‌های این کشورها از برجستگی خاصی برخوردار می‌باشد. (۵۲) از آنجا که اکثر کشورهای در حال توسعه از بحران بدهی‌ها در رنج می‌باشند، بخشودگی بخشی از بدهی‌ها، اعطای تسهیلات بیشتر برای پرداخت بدهی و... ضروری به نظر می‌رسد و تلاش‌های صورت‌گرفته در طول دو دهه گذشته ناکافی است. یکی از عوامل مؤثر در بروز بحران‌های اقتصادی اخیر در برخی کشورهای امریکای لاتین، مشکل بازپرداخت بدهی‌های این کشورها و عدم اعطای کمک‌های مالی بیشتر به آنهاست. (۵۳)

جدای از مسأله بدهی‌ها، یکی از معضلات کشورهای در حال توسعه، حضور در بازارهای مالی و سرمایه‌ای جهانی است. این کشورها به دلیل ضعف ساختار اقتصادی و وجود بحران‌های سیاسی چندان مورد اعتماد و اطمینان برای فعالیت‌های اقتصادی نیستند و به عبارتی همواره ریسک سرمایه‌گذاری در این کشورها از سوی نهادهای تعیین میزان اطمینان برای فعالیت اقتصادی و مؤسسات بین‌المللی بیمه، بالا اعلام شده است. به همین دلیل روند جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در این کشورها اندک است، فعالیت مؤسسات مالی و بیمه‌ای بین‌المللی ضعیف می‌باشد و سود اوراق ارزی بهادار آنها در بازارهای بین‌المللی بسیار بالاتر از کشورهای توسعه‌یافته می‌باشد. (۵۴) بنابراین تلاش‌های اقتصادی بین‌المللی و بعضاً دولت‌های توسعه‌یافته برای کاهش ریسک سرمایه‌گذاری و بالابردن درجه اعتماد فعالیت‌های اقتصادی در کشورهای در حال توسعه ضروری به نظر می‌رسد.

۳. منطقه‌گرایی

برخی از صاحب‌نظران مسایل کشورهای در حال توسعه، پیوند تدریجی و مرحله‌ای

این کشورها را راهکاری مناسب برای ادغام آنها در اقتصاد جهانی می‌دانند. این استراتژی به‌طور عمده در الگوی منطقه‌گرایی تجلی یافته است. منطقه‌گرایی به عنوان یکی از پدیده‌های رایج بین‌المللی پس از جنگ سرد، واکنش رسمی به یکی از عناصر کلیدی جهانی شدن اقتصاد یعنی تجارت آزاد است و در ساده‌ترین تحلیل، این پدیده به یک شیوه تطبیق با لیبرالیسم جدید تبدیل شده است. والتر دایت منطقه‌گرایی را سیاست مشخص دولت‌های یک منطقه برای هماهنگی فعالیت‌ها و ترتیبات در محیطی بزرگتر تعریف می‌کند.^(۵۵) موج جدید منطقه‌گرایی که در طول یک دهه گذشته بروز کرده است، تأکید بیشتری بر هماهنگی در سطح نهادی دارد. این موج بر محور تجارت کالا، خدمات، کار و انتقال سرمایه حرکت می‌کند. بنابراین برخلاف برخی از نظرات، منطقه‌گرایی نه در مقابل جهانی شدن بلکه در راستا و به عبارتی یکی از نتایج آن می‌باشد.^(۵۶) منطقه‌گرایی جدید اساساً یک واکنش دفاعی در مقابل عمومی‌سازی اقتصادی اکثریت جنوب در دهه ۱۹۸۰ می‌باشد که در آشفتگی سیاسی و اقتصادی پایان جنگ سرد، احیاء گردید. دولت‌ها بازیگران مهم این روند می‌باشند که گاهی در پاسخ به تقاضاهای ناشی از جامعه، گاهی در پاسخ به فشارهای خارجی و گاهی به عنوان پیامد دیدگاه خاص نخبگان به منطقه‌گرایی روی می‌آورند.^(۵۷) علاوه بر این، منطقه‌گرایی نتیجه مجموعه‌ای از ملاحظات استراتژیک دولت‌هاست که به عنوان یک راه حفظ خود در واکنش به تحولات جهانی تلاش می‌کنند.

رهیافت منطقه‌گرایی در طول یک دهه گذشته به عنوان راهکاری برای تجربه پدیده‌های جهانی شدن در محیطی محدودتر و کم‌خطرتر به ویژه در زمینه تجارت آزاد، رهایی ساختار اقتصادی از محدودیت‌های ملی و همکاری‌های اقتصادی فراملی مورد توجه کشورهای در حال توسعه قرار گرفت. تجربه موفق این رهیافت در اروپای غربی در این رابطه بسیار مؤثر بود. اما با وجود گرایش عمومی کشورهای در حال توسعه به منطقه‌گرایی، این

رهیافت تاکنون به جز موارد معدود، پدیده غالب و موفق در بین کشورهای در حال توسعه نبوده است. (۵۸) اکثر کشورهای در حال توسعه به لحاظ ضعف ساختارهای داخلی و درگیری آنها با بحران‌های متعدد ناشی از عدم تجربه موفق فرایند دولت - ملت‌سازی و همچنین وجود اختلافات ارضی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی ناتوان از تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای می‌باشند. با این وجود، کاربست این رهیافت به‌عنوان یکی از راهکارهای مناسب ادغام در فرایند جهانی‌شدن اقتصاد، همچنان مورد تأکید می‌باشد و در این زمینه تجارب موثقی نیز حاصل شده است. (۵۹)

به طور کلی کشورهای در حال توسعه با دو هدف به منطقه‌گرایی روی می‌آورند. برخی مانند چین با لحاظ شرایط جغرافیایی منطقه‌ای به دنبال به‌دست آوردن، حفظ و تثبیت موفقیت خود در بازارهای منطقه هستند و برخی دیگر مانند برزیل، استراتژی آنها ماهیت تدافعی در مقابله با آسیب‌های جهانی‌شدن دارد. اما با این حال در هر دو مورد، کارکرد اصلی و ماهوی منطقه‌گرایی رشد اقتصادی پویا و ایجاد نوعی وابستگی متقابل مطمئن منطقه‌ای هست. (۶۰)

حضور کشورهای در حال توسعه (شبه پیرامونی) در اتحادیه‌های منطقه‌ای دو گونه است. صورت اول که به نظر کارآمدتر به نظر می‌رسد، ایجاد ترتیبات منطقه‌ای با حضور کشورهای توسعه‌یافته است. این حضور، کشورهای در حال توسعه را در راستای ادغام آنها در اقتصاد جهانی بیشتر کمک می‌کند. ضمن اینکه خود کشورهای توسعه‌یافته نیز با هدف تقویت موقعیت خود در قبال اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر به تشکیل این اتحادیه‌ها تمایل نشان داده‌اند و حتی در برخی موارد مثل نفتا و اتحادیه کشورهای حوزه دریای مدیترانه، قدم پیش گذاشته‌اند. (۶۱)

ادغام سریع‌تر و کامل‌تر در اقتصاد جهانی، رشد اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری‌های

خارجی، انتقال تکنولوژی و به فعلیت رسیدن بازار نیروی کار انسانی از جمله مزیت‌های این شکل از منطقه‌گرایی است. نمونه عینی این منطقه‌گرایی، نفتا و حضور مکزیک در آن می‌باشد. مکزیک هر چند در ابتدای ورود به نفتا، با مشکلات عدیده‌ای مواجه گردید اما در طول یک دهه گذشته سعی کرده از این طریق برنامه‌آزادسازی و توسعه بخش صادرات را به اجرا در آورد.

عضویت مکزیک در نفتا بر رشد اقتصادی این کشور تأثیر چشمگیر داشته و موجب رشد صادرات و تراز مثبت بازرگانی این کشور گردیده است که این امر زمینه پیوند اقتصاد مکزیک به اقتصاد جهانی را فراهم می‌آورد. اکنون سرمایه‌گذاری خارجی در حجم بالا و روزافزونی از ایالات متحده به داخل مکزیک جریان پیدا کرده است. در زمینه فناوری، این کشور خود به‌طور مستقل فناوری اندکی به وجود آورده و بیش از کشورهای دیگر به فناوری همسایه‌اش (امریکا) وابسته است.^(۶۲) در بخش کشاورزی با حذف تدریجی تعرفه‌ها میزان رقابت تولیدکنندگان محصولات مختلف رشد قابل توجهی نموده و کشورهای عضو به‌طور عمده به تجارت محصولات مکمل کشاورزی می‌پردازند. در بخش صنعت خودروسازی سه کشور عضو برای کسب بازار امریکای شمالی رقابت جدی دارند و در این میان مکزیک تا سال ۲۰۰۳ فرصت دارد تا تولیدات خود را در این بخش به سطح استانداردهای جهانی برساند. در سایر بخش‌ها از جمله خدمات، انرژی، منسوجات، نیروی کار و... نیز توافق‌هایی بین اعضا صورت گرفته و این امر تحرک اقتصادی ویژه‌ای را برای مکزیک به همراه داشته است. مکزیک در حال حاضر سومین شریک تجاری افریقا پس از کانادا و ژاپن می‌باشد.^(۶۳)

تشکیل این اتحادیه نگرانی دیگر کشورهای جنوب و به‌ویژه امریکای مرکزی و لاتین را به دلیل انحراف سرمایه‌های خارجی امریکا و کانادا به مکزیک به همراه آورده است. صورت دیگر منطقه‌گرایی، ایجاد این ترتیبات بین خود کشورهای در حال توسعه (اعم از شبه

پیرامون و پیرامونی) است. همانگونه که در سطور گذشته نیز اشاره گردید، سابقه تشکیل این نوع منطقه‌گرایی به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی برمی‌گردد که در آن دوران فاقد کارایی لازم بود. با این حال، از دهه آخر قرن بیستم گرایش به سمت تشکیل این اتحادیه‌ها تشدید شده است. اما تحقق واقعی آن از دید بسیاری از نظریه‌پردازان با شک و تردید همراه است. با این حال عمده این تشکیلات بر تولید، فروش موادخام، تشکیل بازارهای منطقه‌ای و تبادل اطلاعات متمرکز است. در حال حاضر مرکوسور در امریکای لاتین فعال‌ترین و موفق‌ترین این نوع منطقه‌گرایی در بین کشورهای در حال توسعه جهان است.

مرکوسور در سال ۱۹۹۱ توسط برزیل، آرژانتین، اروگوئه و پاراگوئه پایه‌گذاری شد. این اتحادیه تجاری بازارهای در حدود ۲۰۰ میلیون نفر را دربرمی‌گیرد و برخلاف نفتا که محدودیتی برای تجارت خارجی فرایمانی کشورهای عضو ایجاد نکرده، مرکوسور یک تعرفه خارجی مشترک از سال ۱۹۹۵ برقرار نموده است. این پیمان آزادسازی تجاری و سرمایه‌گذاری مشترک را در یک فضای جغرافیایی محدود تشویق می‌کند.^(۶۴) تجارت بین کشورهای عضو از ۸ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۴ درصد در سال ۱۹۹۲ و به ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۴ رسیده است. صادرات کل مرکوسور نیز از ۲۱ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۴ کاهش یافت. ضمن اینکه واردات از امریکا نیز در سطح ۲۱ درصد در این سال باقی ماند، این مسأله نگرانی جدی امریکا را به همراه آورده است.^(۶۵)

علاوه بر موارد فوق، گام‌های مهمی نیز از سوی کشورهای عضو آسه‌آن به همراه چین، کره جنوبی و ژاپن نیز برای ایجاد منطقه آزاد تجاری برداشته شده و به نظر می‌رسد گفتگوهای چندجانبه در این زمینه در آینده نزدیک به نتیجه برسد.

نتیجه‌گیری

تحولات پایانی قرن بیستم آنچنان سریع، گسترده و دامنه‌دار بوده است که هیچ اصطلاحی همچون جهانی‌شدن توان تعریف و دربرگیری کلیت و تمامی جوانب آن را ندارد. این تحولات با وجود گستردگی و تعمیق گرایش به وحدت دارد و به عنوان نتیجه یک فرایند تاریخی چندقرنی، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. ادبیات مربوط به این تحولات نیز که در طول یک دهه گذشته به شدت توسعه یافته با وجود اختلاف‌نظرهای اساسی پیرامون بنیادها، ماهیت و آثار جهانی‌شدن، عمدتاً بر اجتناب‌ناپذیری آن توافق دارند. بنابراین جهانی‌شدن به عنوان یک فرایند الزاماتی را به محیط پیرامونی تحمیل کرده است که هیچ پدیده‌ای توانایی مقابله با آن را ندارد و جوامع مجبور به پذیرش و سازگاری با آن می‌باشند. این الزامات که در بستر نظام جهانی سرمایه‌داری نهادینه شده، ضمن نابودی تدریجی نظم‌ها و هنجارهای متمدادی حاکم بر روابط بین‌الملل، حاوی نظم موجود و هنجارهای جدید بر روابط متغیرها و بازیگران جدید جهانی می‌باشند. الزامات جهانی‌شدن که در حقیقت نماد واقعیت‌های آن هستند در رهیافت‌های رایج در مورد جهانی‌شدن پراکنده می‌باشند. به عبارت دیگر رهیافت‌های مختلف هر یک بخشی از واقعیت‌های جهانی‌شدن را برجسته می‌کنند. با این حال به نظر می‌رسد رهیافت لیبرالی بیشتر با تحولات در حال انجام و به عبارت دیگر جهانی‌شدن سازگاری داشته باشد.

در این میان به نظر می‌رسد جهانی‌شدن اقتصاد در مقایسه با ابعاد فرهنگی و سیاسی از تقدم، گستردگی و عمق بیشتری برخوردار باشد. بخش اعظم ادبیات جهانی‌شدن نیز به طور عمده بر بُعد اقتصادی آن متمرکز می‌باشد. جهانی‌شدن اقتصاد در پرتو رشد فناوری، افزایش حجم و رشد بازارهای پولی و مالی جهانی، روندهای جدیدی را در اقتصاد جهانی موجب گردیده که عمدتاً در قالب فرصت‌ها و چالش‌ها برای جوامع مختلف تعریف می‌گردد. فضای

حاکم بر نظام جهانی سرمایه‌داری، الزام ادغام در این فرایند را سبب شده و کشورها و واحدهای سیاسی و اقتصادی گریزی از این واقعیت ندارند.

کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف تاریخی ساختارهای داخلی و ناتوانی در تجهیز و تغییر ساختارهای موجود، در این زمینه به شدت حساس و آسیب‌پذیر می‌باشند. به‌طور طبیعی همه کشورهای در حال توسعه در این زمینه از شرایط و موقعیت یکسانی برخوردار نیستند. شمار معدودی از این کشورها با طی کردن مراحل از رشد و توسعه اقتصادی موقعیت مناسبی در اقتصاد و تجارت جهانی دارند اما اکثریت این کشورها با شرایط کنونی سرنوشتی جز ادغام ناقص و ناکارآمد در فرایند جهانی شدن اقتصاد نخواهند داشت. این مهم چشم‌انداز مثبتی برای نظام جهانی سرمایه‌داری نمی‌باشد. بنابراین فراهم کردن شرایط لازم برای ادغام کارآمد و مؤثر کشورهای در حال توسعه در فرایند جهانی شدن اقتصاد، ضروری به نظر می‌رسد که در بُعد داخلی، دولت به‌رغم همه تحلیل‌های منفی نسبت به نقش و جایگاه آن در عصر جهانی شدن اقتصاد، وظیفه‌ای تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز برعهده دارد.

شعبه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. A. G. McGrew and P.G.Lewis; "Global Politics: Globalization and the Nation-State", in *Conceptualizing Global Politic*, (Ed.), (Cambridge: the Polity Press, 1992).
2. John H.Dunning; "The Advance of Alliance Capitalism," in *The New Globalism and Developing Countries*, op.cit, p. 13.
3. Ibid, pp. 12-57.
4. Ngaire Woods; *The Political Economy of Globalization*, (London: Macmillan Press, L.D, 2000), p. 7.
5. Paul Brenton and Others; *International Trade*, (Oxford: University Press.1997), pp.57-65.
6. John.H.Dunning; *op.cit*, p. 14.
7. *Ibid*; p. 15.
8. Victor Segeswary; *From Illvsion to Delusion*, (Bethesda: International Scholars Publications, 1998), p. 241.
9. World Bank; *Globalization, Growth, and Poverty*. (Washington, DC: World Bank Press, 2002), pp.23-31.
10. Ankió Hoogvelt; *Globalization and the Postcolonial World*, (Maryland: The Johns Hopkins University Press, 1997), pp. 122-124.
11. Horst Siebert; *The World Economy*, (London: Routledge, 1999), pp-151-152.
12. Mohammed A.Bamyeh; *The End of Globalization*, (Minneapolis: University of Minnesota press, 2000), pp. 59-61.
13. Robin Broad and other; "Development; the Markets is not Enough", in *International Political Economy* ed. by Jeffrey A.Fridman and David A.Lake, (Boston: Beford, 2000), pp.392-405.

14. Paul Knox and John Agnew; *The Geography of the World Economy*, (London: Arnold, 1998), pp.65-68.
15. The Report of the South Commission; *The Challenge of the South*, (Oxford: Oxford University Press, 1990), pp.1-20.
16. A. G. Kenwood and A. L. Loughed; *The Growth of the International Economy 1820-1960*, (London: George Allen and Unwin Ltd, 1971), pp. 37-38.
17. UNCTAD; *Trade And Development Report 2002*, www.unctad/TDR/2002.
18. Marian A.L. Miller; *The Third World in Global Environmental Politics*, (London: Lynne Rienner Publishers, 1995), pp. 89-94.
19. *Ibid.*
20. WTO; World Trade Report, 2001 *op.cit.*
21. UNCTAD; Trade and Development Report, 2002, (New York: United Nation, 2002), <http://www.un.org/Pubs/whatnewse/02/tad.htm>.
22. William Ascher and Robert Healy; *National Resource Policy Making in Developing Countries*, (London: Dake University Press, 1990), pp. 159-170.
23. *Ibid.*
24. Dominick Svatore; *International Economics*, (Printice Heu, 1998), pp. 367- 369
25. Todd Evans; *Foreign Direct Investment Monitor*, [Http://www.edc.ca/docs/reports/monitors/fdi/2002](http://www.edc.ca/docs/reports/monitors/fdi/2002)
26. *Ibid.*
27. Alexander Lehmann; *Foreign Direct Investment In Emerging Markets: Income, Repatriations And Financial Vulnerabilities*, Washington IMF, (March 2002), <http://www.imf.org>
28. Todd Evans; *Op.cit.*

29. Nicholas.V.Gianaris; *Globalization: A Financial Approach*. (London: PRAEGER, 2001), pp.165-168.
30. *Ibid*.
31. "Neoliberal Finance and Crisis in the Developing World", *Montly Review*; Vol. 53, No. 11, (April 2000), pp: 34-46.
32. L.Alan Winters; *International Economics*, (London: Routledge, 1994), pp. 463-472.
33. UNCTAD, *Trade and Development Report*, 2002, op.cit.
34. *Ibid*.
35. "Neoliberal Finance and Crisis in the Developing World", *op-cit*.
36. Luis Enrique Berrizbeitia; "Process of Globalization", in *Developing Countries in the International Financial System*, ed. by Eduardo Mayobre, Boulder: Lynne Rienner Publishres, 1999, pp. 217-218.
37. Vincent Ferraro, "The Global Trading System and International Politics", in *World Security: Challenges For a New Century*, (New York: St. Martin's, 1998), p. 43.
38. Jean-Philipp Therien; "Debating Foreign Aid", *Third World Quarterly*, Vol. 23, No. 3, (Spring 2000), pp. 449-467.
39. Rebecca Kasapidis; *The Opportunities and Dangers of Globalization*, <http://www.itech.fgcu.edu/issues/vol2/issue1/global.htm>.
40. Mark Becson; "South East Asia and the Politics of Vulnerability", *Third World Quarterly*, Vol. 23, No .3, pp. 549-565.
41. Rebecca Kasapidis; *op.cit*.
42. Shahid Yusuf; *Globalization and the Challenge for Developing Countries*, World Bank, (June,2001), www.worldbank.org

43. Anne O. Rugeger; *Economic Policy Reform in Developing Countries*, (Oxford: Blackwell, 1992), pp. 38-40.
44. Dominick Salvatore, *op.cit.* pp. 345-347.
45. بوسو درستون و جتوفری رید؛ «سیاستهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات»؛ در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه مهدی تقوی، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۴-۲۳۹.
46. توماس لارسون و دیوید اسکیدمور؛ همان، ص. ۲۳۳-۲۳۲.
47. World Bank; *Globalization. Growth and Poverty: Facts, Foars and an Agende for Action*.
<http://www.worldbank.org>.
48. David Dollar; "Globalization, Inequality and Poverty Since 1980", *Worldbank mineno*, 2001.
49. Nancy Birdsall; "Globalizatton and the Developing Countries: The Inequality Risk," <http://www.iisd.ca/linkages/journal/birdsall.htm/>
50. Paul J.J. Welfens; "Globalization of Economy and International organization: Development, Issues and Policy Options for Reform". in *Economic Globalization, International Organization and Crisis Managment*. ed. by Richard Tilly and Paul J.J. Welfens. (Berlin: Springer), 2000, pp.13-69.
51. Armita Navlikar; "The Politics of Participation: Decision Making Process and Developing Countries in the WTO"; *The Round Tabel*, Vol.Lxxxxe, No. 364. (April 2000) pp. 171-185.
52. IMF; "Global trade Libralization and Developing Countries, (November 2001), File://A:\Global Trade/Developing."
53. Barry Eichengreen; *Globalizing Capital*, (Princeton; Princeton University Press, 1996), p.181.
54. UNCTAD; "Plan of Action For Developing Countries, (Febuary 2000), <http://www.nifo.go.ip/policy/un/unctad>."

55. Shahid Yusuf; *op.cit.*
56. A. Wqatt, Watter; "Globalization and World Economic Orders" in *Regionalism in World Politics* by Fawcett and A.Hurreul(eds), Oxford: Oxford University, 1995, p. 71.
57. Jaine Demelo; *New Dimension in Regional Integration*, (London: Cambridge University Press, 1993), pp. 17.
58. *Ibid*, pp. 10-17.
59. Bjorn Hettene; *Globalization and New Regionalism*, (London: Macmillan Press LTD, 1999), pp. 3-6.
60. William D. Coleman and Others (eds); *Regionalism and Global Economic Integration*, (London: Routledge, 1998), pp. 5-10.
61. Jean Grugl and Will Hout; *Regionalism Across the North-South Divide*, (London: Routledge, 1999), p. 411.
62. Jean - Louis Munialli and Others; *Globalization and Regionalization*, (Binghamton: International Business Press, 1996), pp. 1-15.
۶۳. ریچارد بلوز - جانانان لمکو: نفتا، الگویی برای توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد محمود محمدیان، تهران: حرف ن، ۱۳۷۳، ص ۵۷.
۱. همان، ص ۶۰.
64. Jean Grugl and Morcelo.de Almeida; "Brazil and Mercosur" in *Regionalism Across the North-South Divide*, *op.cit.*, p.46.
65. *Ibid*, pp. 46-49